



«ذوالقرنین»ها و بررسی واژه ذوالقرنین از دیدگاه زبانشناسی تاریخی

رضوان مساح

مقدمه

تحریر، محل نزاع

ذوالقرنین، نامی آشنا برای همه کسانی است که در حوزه مطالعاتی علوم قرآنی یا تاریخ به پژوهش پرداخته اند. این نام یا لقب، دوبار در قرآن کریم، سوره کهف، آیات ۸۳ تا ۹۷ آمده و حجم گسترده ای از آرا و گفتار مفسران به عربی یا فارسی را به خود اختصاص داده است که البته اهمیت موضوع را نیز به گونه ای نشان می دهد. داستان ذوالقرنین آنچنان جذاب بوده که گاه از آن با نام «احسن قصص الملوك» یاد شده است.^۱

علاوه بر این، نام ذوالقرنین در بسیاری از احادیث و روایات منسوب به حضرت رسول (ص)، علی (ع)،^۲ امام جعفر صادق^۳ و امام باقر^۴ (علیهما السلام) آمده است که ارزش و اعتبار تاریخی و صحت و سقم برخی از آنها جای گفتگوست؛ برای نمونه قرطبی روایتی از طبری نقل کرده است که بنا بر آن، حضرت رسول (ص) ذوالقرنین را جوانی از «روم» خوانده اند، اما قرطبی خود این حدیث را «واهی السند» شمرده است.^۵

موضوع «ذوالقرنین» با از حیطة تاریخی نیز فراتر نهاده، حتی به علم نجوم نیز راه یافته است؛ برای تاریخ گذاری ایام و حوادث، تقویمی به نام وی وضع کرده اند که گویا تا پس از اسلام نیز کاربرد داشته و منجمانی چون کوشیار و بتانی «تقویم ذوالقرنین» را همراه با دیگر تقویم ها، در زیج های خود آورده اند. به روایت طبری، زمانی که عمر قصد داشت مبدأ

تاریخی مناسبی برای اعراب تعیین کند، تاریخ ذوالقرنین یکی از پیشنهادها بود؛ اما این نظر پذیرفته نشد؛ زیرا فاصله زمانی ذوالقرنین تا آن روزگار بسی طولانی بود؛ با وجود این حتی تا سده های چهار و پنج هجری قمری، تاریخ ذوالقرنین در کنار تاریخ هجری قمری کاربرد داشته است؛ مثلاً طبری گاه پس از ذکر تاریخی به هجری قمری، معادل آن را به تاریخ ذوالقرنین یادآور شده است.^۶ وی در جای دیگری اشاره کرده است که «نصاری - همچنان - به عهد اسکندر ذوالقرنین تاریخ می نهند»؛^۷ علاوه بر اینها، از روزگاران کهن رسمی وجود داشته است که به نام بزرگان قرعه و فال هم می زدند. این ندیم چهار کتاب نام برده

۱. ابن تیمیه؛ ج ۱۷، ص ۲۲.

۲. برای مثال ر. ک به: ابوحزمه ثمالی؛ ج ۲، ص ۲۴۰؛ بحرانی؛ ج ۳، ص ۶۵۹؛ فیض کاشانی؛ ج ۳، ص ۲۵۹.

۳. ر. ک به: ابوحزمه ثمالی، به نقل از قطب راوندی؛ ج ۱، ص ۱۲۴۰؛ فیض کاشانی؛ همانجا.

۴. ر. ک به: فیض کاشانی؛ همانجا.

۵. قرطبی؛ ج ۱۱، ص ۲۷.

۶. مجلد ۲، ۳، نیز نک؛ ج ۵، ص ۵۹۰، که عبارت چنین است: «ثم دخلت سنة احدى وسبعين وماتین واولها يوم الاثنين للتاسع والعشرين من حزيران ولخمس وتسعين ومائة والف لذي القرنين». نیز نک؛ ج ۵، ص ۵۹۲؛ نیز نک به: ابوهلال عسکری؛ الاوائل؛ ص ۲۵ که تولد حضرت رسول (ص) را مطابق ۸۸۲ ذوالقرنین آورده است.

۷. طبری؛ ج ۱، ص ۱۲۰.

آلوسی (متوفای ۱۲۰۷ ق) در روح المعانی آنچه که از روایات گوناگون در باب ذوالقرنین یافته بودند، یکجا گرد آوردند و باید گفت که در هدف خویش، تا اندازه ای موفق نیز بوده اند؛ به همین سبب ما در این مقاله به روایات ایشان همچون شاهدی بر گفته های پیش از ایشان نظر کرده ایم.

در بیشتر بررسی های تاریخی اخیر، نام ذوالقرنین با کوروش کبیر یا اسکندر قرین افتاده و جدال شگفت انگیزی حول تشخیص یا اثبات هویت ذوالقرنین بر یکی از این دو جریان داشته است؛ حتی برخی پژوهشگران متأخر به تألیف کتاب هایی مستقل در این باره دست برده اند؛ ابوالکلام آزاد، کتابی با این عنوان نگاشت: «ذوالقرنین» ذامی، همان کوروش بزرگ شاهنشاه با افتخار ایران است. این اثر با ترجمه باستانی پاریزی و مقدمه سعید نفیسی، نخستین بار در تهران به سال ۱۳۲۲ ش به چاپ رسید و در سال ۱۳۴۰ ش تجدید چاپ شد؛ همچنین علی سامی کتاب پاشا گاد، پایتخت و آرامگاه کوروش هخامنشی (ذوالقرنین) را در ۱۳۷۵ ش در شیراز چاپ کرد. پس از او علی اقبالی، ذوالقرنین: اسکندر - کوروش را در ۱۳۸۶ ش، در همدان در ۴۳۵ صفحه نگاشت. فریدون بدره ای نیز کتابی به نام کوروش کبیر در قرآن مجید و عهد عتیق (تهران، ۱۳۸۴ ش) نوشته و در آن کوشیده است ثابت کند ذوالقرنین همان کوروش کبیر است.

برخی پژوهشگران پارا فراتر نهاده، یکی از پادشاهان روزگار کهن چین به نام «تسن چی هوانگ تی» را ذوالقرنین دانسته اند. نام این پادشاه چینی در دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی^{۱۶} ذیل مدخل «ذوالقرنین» راه یافته است؛ البته بدین سبب که امیر توکل کامبوزیا کتابی مستقل به نام ذوالقرنین یا تسن چی هوانگ تی، بزرگترین پادشاه چین^{۱۷} را به این موضوع اختصاص داد.

۸. ر. ک به: ابن ندیم؛ ص ۴۳۶.

۹. طبری؛ ج ۱، ص ۱۴۲.

۱۰. ثمار القلوب؛ ص ۵۹۷-۵۹۸.

۱۱. مثلاً ر. ک به: طبری؛ ج ۴، ص ۱۲۹؛ ابن عبد المنعم حمیری؛ ص ۱۱۵۱، ۱۴۴۸، ۱۵۱۷.

۱۲. مثلاً ر. ک به: ابن عبد المنعم حمیری؛ ص ۹۳۰-۹۳۱، ۱۴۹۴، ۲۵۶۹؛ عاملی؛ ج ۶، ص ۲۹-۳۰.

۱۳. مثلاً ر. ک به: سورا بادی؛ ج ۲، ص ۱۴۴۷.

۱۴. ر. ک به: جاحظ؛ الحيوان؛ ۱۶۹۳-۱۶۹۴. ثعالی؛ ثمار القلوب؛ ص ۵۹۷. ثعالی این داستان را از «حماقت عوام» می داند.

۱۵. ابن هشام؛ ص ۵۱۵؛ معانی القرآن؛ ج ۴، ص ۲۸۳؛ عاملی؛ ج ۶، ص ۲۷-۲۸-۲۹ که هر دو به حدیثی از عمر نیز استناد کرده اند.

۱۶. دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی؛ ج ۱، ص ۱۰۸۱.

۱۷. تهران: شرکت سهامی انتشار، [بی تا].

که به دانیال نبی، ذوالقرنین، اسکندر و بهرام گور منسوب بوده و اشاره کرده است که نصاری کتابی به نام «قرعه ذوالقرنین» تألیف کرده اند و به آن قرعه می زده اند؛^۸ همچنین طلسم های بسیاری به نام وی وجود داشته است؛ از جمله می توان به مجموعه طلسم اسکندر ذوالقرنین اثر قیس عثمان بن غلامشاه شیرازی دهندار اشاره کرد که در ۱۳۲۲ ق در بمبئی چاپ شد.

به روایت طبری، ذوالقرنین یکی از سه پادشاهی بود که توانست همه مردم را به فرمان خویش در آورد. طبری او را، هم ردیف نمرد بن ازغوا و سلیمان بن داوود نام نهاده است.^۹ ثعالی نیز در روایتی او را در کنار یکی از این چهار پیامبر/پادشاه نشانده است: یوسف (ع) پادشاه مصر، داوود و سلیمان (علیهما السلام)، پادشاهان سرزمین شام تا اصطخر و ذوالقرنین، پادشاه غرب و شرق.^{۱۰}

در طول تاریخ، مساجد، قلعه ها، سدها و بناهای بزرگ و عجیب یا به وی منسوب بوده یا روایت شده که او آنها را خود ساخته است؛^{۱۱} حتی بنای شهرهایی چون اسکندریه، سمرقند، مرو، هرات، سجستان، جی و اصفهان را به وی نسبت داده اند؛^{۱۲} علاوه بر این هر جا از قوم یا جوج و ماجوج یا مکان جابلقا و جابلصا یاد شده، بی تردید نام ذوالقرنین نیز قرین آنهاست^{۱۳} و به دنبال آن، داستان های مربوط به سد ذوالقرنین و از این قبیل پدید آمده است که می توان به کتاب ذوالقرنین: سد یا جوج و ماجوج، تألیف سید هبة الدین شهرستانی، ترجمه عباسقلی آقا محدث چراندابی (۱۳۲۹) اشاره کرد.

شمار چشمگیر روایات و پریشانی میان اقوال درباره ذوالقرنین چندان بوده است که برخی ذوالقرنین را موجودی فرشته/انسان تصور کرده اند؛ چه او از پیوند فرشته ای «عبری» نام که بر زمین فرود آمده بود، یا زنی که «قیری» نام داشت، زاده شد؛^{۱۴} اگرچه این روایات خود داستان هاروت و ماروت را در ذهن خواننده تداعی می کند. بنابراین برخی تفاسیر، ذوالقرنین تنها فرشته ای بوده است که با اسباب و وسایل زمین را پیموده است.^{۱۵}

از مؤلفان کهن، ثعالی (متوفای ۴۲۹ ق) در ثمار القلوب و



باید به این نکته اشاره کرد که انتطابق کوروش با ذوالقرنین صرف نظر از دیدگاه علمی، به ویژه در دهه های اخیر دوران پهلوی دوم، از سوی متوافقان یا مخالفان آن نظام، فارغ از جنبه های سیاسی نبوده است.

ذوالقرنین را حتی در عرفان اسلامی نیز می توان سراغ گرفت. در این دیدگاه، ذوالقرنین در جستجوی آب حیات، به همراهی خضر(ع) با به تاریکی می نهد و ابن عربی و مولانا و دیگر عارفان از او به عنوان «سالک خداجو» یا «عارف به حق رسیده» یا نمادی از «انسان کامل» یاد کرده اند.

ما در این مقاله کوشیده ایم نخست وجه تسمیه این نام یا لقب را بر اساس منابع موجود بررسی کنیم؛ سپس زمان هایی را که ذوالقرنین در آنها می زیسته، به ترتیب آورده، پس از آن به کسانی می پردازیم که این «لقب» یا «نام» بر آنها تطبیق داده شده است و در پایان این لقب را از نظر زیان شناسی بررسی می کنیم تا شاید پرده از راز ذوالقرنین برگرفته شود؛ البته باید یادآوری کرد که بحث ما در این مقاله درباره ریشه شناسی این واژه است و موضوع تطبیق آن با یکی از مشاهیر و «اصحاب قدرت» در جهان باستان، همچنان مفتوح باقی می ماند.

وجه تسمیه

مآخذ موجود، در باب وجه تسمیه ذوالقرنین متفق القول نیستند و گردآوری همه این وجوه نیز اگر امکان ناپذیر نباشد، بسی دشوار خواهد بود؛ چه، ممکن است باز وجه دیگری، از گوشه و کنار سر بر آورد.

وجوهی که برای معانی این نام بیان شده است، می توان به دو گروه تقسیم کرد: نخست معانی مربوط به «شاخ» یا چیزی شبیه به آن و دیگری، آن دسته از معانی که بیشتر غیر مادی است و حالت انتزاعی یافته است.

الف) گروه نخست:

۱. وی را دو شاخ بود^{۱۸} از جنس سم و او نخستین کس بود که عمامه بر سر نهاد تا دو شاخ خویش را پنهان دارد.^{۱۹} یا او چیزی شبیه به دو شاخ داشت که در زیر کلاه پنهان شد؛^{۲۰} یا اساساً دو برآمدگی در دو سوی پیشانی داشت.^{۲۱}
۲. تاج وی دو شاخ داشت.^{۲۲}
۳. وی را دو ورق از مس بر سر بود.^{۲۳}
۴. او را دو گیسو بود؛^{۲۴} به زرو مروارید بافته.^{۲۵}
۵. در روزگار پیشین، مردم دو شاخ داشتند، اما در زمان ذوالقرنین، دو شاخ ایشان از میان رفت.^{۲۶}
۶. سر او مانند دو سر بود؛^{۲۷}

۷. دو شاخ او، همچون دو شکاف بود که غوام آن را دو مار می خواندند و بر دو کتف خود، دو برآمدگی داشت.^{۲۸}

۸. او کافران را به دین حق می خواند و ایشان بر وی خروج کردند و بر یک نیمه سر وی، زخمی زدند که از آن هلاک شد؛ سپس خدای او را زنده کرد و بار دیگر بر دیگر نیمه سر وی زخمی زدند که از آن بمرد؛ آن گاه بار دیگر خدا او را زنده کرد و آن دو نشان بر سر وی آشکار بود؛ به همین سبب وی را ذوالقرنین خواندند.^{۲۹}

ب) معانی گروه دوم که بیشتر انتزاعی اند:

۹. وی «نور» و «ظلمت» را تسخیر کرد و هر گاه راه می سپرد، نوری در پیش رو داشت و در پشتش ظلمت بود.^{۳۰}

۱۸. ر. ک به: سوراآبادی؛ ج ۲، ص ۱۴۴۷. طبرسی؛ مجمع البیان؛ ج ۱۵، ص ۱۱۹؛ کتابادی؛ ج ۸، ص ۴۷ و عاملی؛ ج ۶، ص ۲۸.

۱۹. آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۴.

۲۰. طبرسی؛ مجمع البیان؛ ج ۱۵، ص ۱۱۹. همو، جوامع الجامع؛ ج ۴، ص ۱۴.

۲۱. خوبی؛ ج ۸، ص ۳۹۳.

۲۲. آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۴؛ بیضاوی؛ ج ۲، ص ۱۵۱۹ قمی مشهدی؛ ج ۸، ص ۱۴۳.

۲۳. ر. ک به: ثعالی؛ ثمار القلوب؛ ص ۱۵۹۷؛ آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۴. به نقل از وهب بن منبه و کتابادی؛ ج ۲، ص ۴۸.

۲۴. فراء؛ ج ۴، ص ۲۸۲؛ ثعالی؛ ثمار القلوب؛ ص ۱۵۹۷. آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۴. کتابادی؛ ج ۲، ص ۴۸۰؛ منتهی؛ ج ۵، ص ۱۵۶ و قمی مشهدی؛ ج ۸، ص ۱۴۳.

۲۵. سوراآبادی؛ ج ۲، ص ۱۴۴۶؛ عاملی؛ ج ۶، ص ۲۸.

۲۶. آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۴؛ بیضاوی؛ ج ۲، ص ۱۵۱۹ قمی مشهدی؛ ج ۸، ص ۱۴۳.

۲۷. بروجردی؛ ج ۴، ص ۲۱۸.

۲۸. ثعالی؛ ثمار القلوب؛ ص ۶۰۰.

۲۹. سوراآبادی؛ ج ۲، ص ۱۴۴۶؛ آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۴؛ کتابادی؛ ج ۸، ص ۲۷۲. بعضی این روایت را به حضرت علی(ع) نسبت داده اند. ر. ک

به: ابوحمزّه ثعالی؛ ج ۱، ص ۲۴۰؛ طبرسی؛ مجمع البیان؛ ج ۱۵، ص ۱۱۹. همو، جوامع الجامع؛ ج ۴، ص ۱۱۴؛ حسینی شاه عبدالعظیمی؛ ج ۸، ص ۱۱۰ و...؛ بعضی همین تفسیر را با کمی تغییر از آن امام جعفر صادق(ع) دانسته اند. ر. ک به: فیض کاشانی؛ ج ۳، ص ۲۵۹.

۳۰. آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۴؛ حسینی شاه عبدالعظیمی؛ ج ۸، ص ۱۱۰؛ بروجردی؛ ج ۴، ص ۲۱۸.

هـ) زمان هخامنشیان که داریوش یا اسکندر را ذوالقرنین دانسته‌اند.

(و) پس از زمان موسی (ع) ۵۲ یا پیش از او. ۵۳
(ز) نزدیک به زمان عیسی (ع) ۵۴ یا پس از آن حضرت. ۵۵

۳۱. آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۴؛ عاملی؛ ج ۶، ص ۲۸.
۳۲. سوروبادی؛ ج ۲، ص ۱۴۴۶-۱۴۴۷؛ آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۴؛
بروجردی؛ ج ۴، ص ۲۱۸؛ عاملی؛ ج ۶، ص ۲۷-۲۸.
۳۳. بیضاری؛ ج ۳، ص ۵۱۹؛ ابن جوزی؛ المدهش؛ ص ۱۶۱-۱۶۲؛
آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۴؛ گنابادی؛ ج ۲، ص ۴۸۰؛ عاملی؛ ج ۶،
ص ۲۸؛ قمی مشهدی؛ ج ۸، ص ۱۴۳.
۳۴. طبرسی؛ جوامع الجامع؛ ج ۴، ص ۱۴.
۳۵. انباری؛ ص ۴۶۹؛ عاملی؛ ج ۶، ص ۲۸.
۳۶. ثعالی؛ ثمار القلوب؛ ص ۵۹۸؛ آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۵؛ مغنیه؛ ج
۵، ص ۱۵۶؛ قمی مشهدی؛ ج ۸، ص ۱۴۳.
۳۷. ابوحزه ثمالی؛ ج ۱، ص ۲۴۰-۲۴۱؛ انباری؛ ص ۴۶۹؛ حسینی
شاه عبدالعظیمی؛ ج ۸، ص ۱۰۸؛ بروجردی؛ ج ۴، ص ۲۱۸؛
عاملی؛ ج ۶، ص ۲۸.
۳۸. آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۴؛ نیشابوری؛ ج ۴، ص ۴۸۵؛ قمی مشهدی؛
ج ۸، ص ۱۴۳؛ بیضاری؛ ج ۳، ص ۵۱۹.
۳۹. حسینی شاه عبدالعظیمی؛ ج ۸، ص ۱۰۸؛ عاملی؛ ج ۶، ص ۲۸.
۴۰. گنابادی؛ ج ۸، ص ۴۷۳.
۴۱. حسینی شاه عبدالعظیمی؛ ج ۸، ص ۱۰۸؛ بروجردی؛ ج ۴، ص
۲۱۸؛ گنابادی؛ ج ۲، ص ۴۸۰؛ مغنیه؛ ج ۵، ص ۱۵۶.
۴۲. طبرسی؛ مجمع البیان؛ ج ۱۵، ص ۱۱۹.
۴۳. خوبی؛ ج ۸، ص ۳۹۳؛ این فرضیه سبب شده است برخی به اشتباه
گمان کنند عبارت «صاحب قرآنی» در واقع تعبیر دیگری از ذوالقرنین
است (ر. ک به: همان. نیز: ر. ک به: بدره‌ای؛ ص ۱۵۶).
۴۴. بروجردی؛ ج ۴، ص ۲۱۸؛ عاملی؛ ج ۶، ص ۲۸.
۴۵. قرطبی؛ ج ۱۱، ص ۴۷؛ گنابادی؛ ج ۲، ص ۴۸۰؛ قمی مشهدی؛ ج
۸، ص ۱۴۴.
۴۶. ثعالی؛ ثمار القلوب؛ ص ۵۹۸؛ قرطبی؛ ج ۱۱، ص ۴۷؛ برای مقایسه
دیگر داستان‌های ذوالقرنین با ابراهیم (ع)، ر. ک به: آلوسی؛ ج ۱۶،
ص ۲۷.
۴۷. ثعالی؛ ص ۵۹۹.
۴۸. ثعالی؛ ثمار القلوب؛ ص ۹۷؛ روح المعانی؛ ج ۱۵، ص ۳۲۱.
۴۹. قرطبی؛ ج ۱۱، ص ۴۷. نیز: ر. ک به: داستانی که در تفسیر شریف
لاهیجی (ج ۲/۹۲۷-۹۲۸) درباره ذوالقرنین و فرشته رفائیل و چشمه
آب حیات آمده؛ نیز: ر. ک به: طبری؛ ج ۱، ص ۲۲۰-۵۰. آلوسی؛
ج ۱۶، ص ۲۹؛ گنابادی؛ ج ۲، ص ۴۸۰.
۵۱. گنابادی؛ ج ۸، ص ۴۷۵.
۵۲. قرطبی؛ ج ۱۱، ص ۴۷.
۵۳. طیب؛ ج ۸، ص ۳۹۳.
۵۴. قرطبی؛ ج ۱۱، ص ۴۷.
۵۵. قرطبی؛ ج ۱۱، ص ۴۷؛ طیب؛ ج ۸، ص ۳۹۳.

۱۰. وی در نور و ظلمت داخل شد. ۳۱
۱۱. وی به خواب دید که دو کناره قرص آفتاب را بگیرد و
به وقت طلوع و وقت غروب، دیگر روز آن خواب را بر معبران
عرضه کرد؛ وی را ذوالقرنین نام کردند. ۳۲
۱۲. وی دنیا را چندان بگردید که از شرق تا به غرب را
پیمود ۳۳ و تصرف کرد؛ ۳۴ به عبارتی دیگر وی به دو قرن زمین که
غرب و شرق است، رسید. ۳۵
۱۳. وی بر شرق و غرب جهان پادشاهی بکرد. ۳۶
۱۴. بر فارس و روم پادشاهی کرد. ۳۷
۱۵. شاید به سبب شجاعت، وی را بدین نام ملقب کرده
باشند؛ چه او گویا می‌توانست با دو شاخ خویش شاخ زند ۳۸ و
سخت توانمند گردد.
۱۶. به هنگام کارزار، با دست و رکابین می‌جنگید. ۳۹
۱۷. از سوی پدر و مادر، هر دو، بزرگ، کریم و نجیب
بود؛ ۴۰ به عبارتی دیگر: کریم الطرفین یا آبوین بود. ۴۱
۱۸. وی دو قرن زندگی ۴۲ یا سلطنت کرد. ۴۳
۱۹. خداوند علم ظاهر و باطن را به او عطا کرد. ۴۴

محدوده زمانی

از آنجا که افراد بسیاری در زمانهای گوناگون با این نام تطبیق داده
شده‌اند، ناچار دوران او را در فاصله‌های زمانی بسیار ناهمگون
قرار داده‌اند:

- الف) زمان ابراهیم (ع) و اسماعیل (ع): ۴۵ ذوالقرنین حج
گزارد و با ابراهیم (ع) ملاقات کرد. ۴۶ ثعالی متوجه این تناقض
شده و نظر داده است که به [کتاب‌های] تاریخ فارسیان چندان
اعتماد نیست؛ چه، در کتابهای تاریخی سریانی و یونانی، میان
«ذوالقرنین» و «ابراهیم» (ع) که در زمان فریدون می‌زیسته است،
بیش از هزار سال فاصله است. ۴۷
ب) همزمان با خضر (ع). ۴۸ به نظر قرطبی خضر (ع)
پرچمدار بزرگ سپاه ذوالقرنین بوده است؛ ۴۹ اگرچه زمان
خضر، خود نیز نامعلوم است.
ج) پس از زمان نمرود. ۵۰
د) پس از زمان نوح (ع). ۵۱



ذوالقرنین در شعر دوره جاهلی و آستانه ظهور اسلام بنا بر مآخذ موجود، نام ذوالقرنین بارها در شعر جاهلی، در شعر طرفه بن عبد^{۵۶} و قس بن ساعده^{۵۷} آمده و در هر دو جا، این نام با اسم «صعب» (نک به: بحث «ذوالقرنین» ها) قرین شده است. از دیگر شاعران جاهلی می توان به امیه بن ابی الصلت^{۵۸} اشاره کرد. شعری از این جهت جالب توجه است که به «مسلمان بودن ذوالقرنین قبل از خود»، «رسیدن به دو سوی مشرق و مغرب»، «عین ذی خلب» و «یأط حرمه» هم اشاره کرده که در بیشتر تفاسیر به این نام ها به تفصیل پرداخته شده است.

ذوالقرنین را در شعر ربیع بن ضبع فزاری،^{۵۹} امرؤ القیس^{۶۰} و لیبید بن ربیع عامری نیز می توان یافت. در ابیات ربیع و لیبید نیز از «صعب» نامی به عنوان ذوالقرنین یاد شده است.

«ذوالقرنین» ها

در برخی منابع از وی همچون مردی گمنام یاد شده است؛ مثلاً آلوسی ذوالقرنین را پادشاهی ناشناس می داند که خداوند بر زمین فرود آورد و از هر چیزی را سببی داد.^{۶۱} بنا بر روایتی دیگر، او بنده ای صالح بود که خداوند به او پادشاهی، علم و حکمت بخشید و جامه هیبت پوشانید و مانعی دانیم او کیست.^{۶۲} در برخی نظرات دیگر، از او به عنوان پادشاهی عادل، پیامبر و حتی فرشته یاد شده است.^{۶۳}

برخی بر این باور بوده اند که دو ذوالقرنین وجود داشته است؛ یکی ذوالقرنین کوچک و دیگری ذوالقرنین بزرگ. ذوالقرنین بزرگ غلامی رومی، فرزند پسر زنی فقیر بوده که خداوند پادشاهی را به او ارمان داد.^{۶۴}

گذشته از این موارد، بیشتر منابع به نام وی تصریح کرده اند و محدوده زمانی و از همه مهم تر، وجه تسمیه او را نیز بیان کرده اند. مادر اینجا علاوه بر ذکر نام آنها، با «اعداد» به وجه تسمیه و با «حروف ابجد» به زمان آنها نیز اشاره می کنیم. (برای تطبیق اعداد و حروف ابجد به تیر «وجه تسمیه» و «محدوده زمانی» مراجعه کنید). اشخاص خاصی که گفته شده است، ذوالقرنین بوده اند:

(۱) ابوبکر، مردی یمنی از قبیله حمیر

مغنیه به نقل از رازی و ابوحیان اندلسی و ابوریحان بیرونی، تنها از مردی به نام «ابوبکر» یاد کرده که وی ذوالقرنین بوده است.^{۶۵}

(۲) ابوکرب یا کرب، عمیر (یا ابن عمیر) بن افریقیس (یا افریقش) حمیری

وی از پادشاهان یمین بود (نک به: وجه تسمیه، ش ۴، زمان: الف).

آلوسی، بر این گمان است که امیه بن ابی الصلت در شعر خود

به این شخص اشاره دارد.^{۶۶} شریف لاهیجی به نقل از ابوریحان بیرونی گوید: انتساب ذوالقرنین به یمین صحیح تر است؛ چه «اسماء اهل یمین، مصدر به ذواست؛ مثل ذویزن و ذونواس».^{۶۷} (۲) اسکندر رومی^{۶۸} یا پسر دارای اکبر^{۶۹}

(نک به: وجه تسمیه: ۲، ۴، ۵، ۱۳، ۱۵؛ ۷۰ محدوده زمانی: الف). به نظر ابوالکلام آزاد، ابن سینا (متوفای ۴۲۸ ق) نخستین کس بود که از سکندر رومی به عنوان ذوالقرنین نام برده؛ حال آنکه بسی پیش از وی، دست کم جاحظ (متوفای ۲۵۵ ق) به این موضوع اشاره کرده است.^{۷۱}

نکته دیگر آنکه: برخی مآخذ، اسکندر رومی را بر اسکندر یونانی مقدم دانسته اند و گاه دو هزار سال فاصله زمانی میان آن دو قائل شده اند.^{۷۲} اسکندر را ذوالقرنین اکبر^{۷۳} یا پادشاه فارس

۵۶. «إذا الصعب ذوالقرنین ارنی اوانه الی مالک ساماه قامت نواده».

۵۷. «الصعب ذوالقرنین اصبح نادیا بالحتوتین تلاعب الارواح».

۵۸. قدکان ذوالقرنین قبلی مسلما ملکا علا فی الارض غیر معید».

۵۹. الا این ذوالقرنی این جموعه لقد کثر اسبابه ثم قلت

والصعب ذوالقرنین عمر ملکه لفین امسی بعد ذاک و میماد

۶۰. اصد نشاص ذی القرنین حتی تولی عارض الملک الهمام

۶۱. آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۴.

۶۲. آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۴.

۶۳. طبرسی؛ مجمع البیان؛ ج ۱۵، ص ۱۱۹ و مغنیه؛ ج ۵، ص ۱۵۶.

۶۴. برای توضیح بیشتر در این باره. ک به: گنابادی؛ ج ۸، ص ۴۷۲ و ج ۲، ص ۴۸۰.

۶۵. مغنیه؛ ج ۵، ص ۱۵۶.

۶۶. آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۶-۲۷.

۶۷. شریف لاهیجی؛ ج ۲، ص ۹۲۶؛ نیز. ک به: عاملی؛ ج ۶، ص ۲۸.

۶۸. نشوان حمیری؛ ص ۱۷۵؛ سووآبادی؛ ج ۲، ص ۱۴۴۶؛ قسی مشهدی؛ ج ۸، ص ۱۴۲.

۶۹. برای توضیحات بیشتر. ک به: شریف لاهیجی؛ ج ۲، ص ۹۲۶ که این ادعا را دروغ می پندارد.

۷۰. تفسیر نویری؛ ج ۱، ص ۱۶۶.

۷۱. الحیوان؛ ص ۳۷۲۷.

۷۲. آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۱۲۷؛ عاملی؛ ج ۶، ص ۲۹.

۷۳. آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۶-۲۷.

است که خشایار شاه، ضامیرس، سومین پادشاه را شکست داد و او را کشت، سپس از دو شاخ سر ضامیرس، برای خود تاجی ساخت و بر سر نهاد. نام وی در منابع عربی به صورت، اطرکسرکس آمده است.^{۸۴}

(۷) داریوش اول هخامنشی^{۸۵}

(نک به: وجه تسمیه: ۱۳).

(۸) داریوش سوم هخامنشی^{۸۶}

ریتز با استناد به رؤیای دانیال، داریوش سوم را ذوالقرنین دانسته است.

(۹) شمر یرعش یا شمر یهرعش

آلوسی این نام را تحصیف و تحریف ابن عمیر افریقیس دانسته و شمر یرعش و ابن عمیر افریقیس را یک شخص پنداشته است.^{۸۷}

(۱۰) صعب بن ذی یزن حمیری از فرزندان وائل بن حمیر^{۸۸}

در اشعار جاهلی، او همان ذوالقرنین است (نک به: ذوالقرنین در شعر دوره جاهلی و آستانه ظهور اسلام در ابتدای مقاله).

۷۴. بیضاری؛ ج ۳، ص ۵۱۹.

۷۵. برای اطلاع بیشتر. ک به: "Alexander romance" و "Alexander The Great" در Encyclopedia Britannica 2006.

۷۶. قرطبی؛ ج ۱۱، ص ۴۷.

۷۷. ر. ک به: گنابادی؛ ج ۸، ص ۴۷۴ پاروقی شماره ۶.

۷۸. قرطبی؛ ج ۱۱، ص ۴۶؛ آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۸؛ نشوان حمیری؛ ص ۱۷۵؛ عاملی؛ ج ۶، ص ۲۸.

۷۹. آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۵.

۸۰. به نقل از دایرة المعارف اسلام، ویرایش اول (EI=).

۸۱. اخوان زنجانی؛ ص ۸۰.

۸۲. مثلاً ر. ک به: ابوالکلام آزاد؛ ج ۸۱، ص ۲۲-۸۳؛ پلره ای؛ ۱۴۵، ۱۷۱-۱۷۲؛ کیوانی؛ ج ۸، ص ۲۴۹-۲۵۴.

۸۳. ر. ک به: نشوان حمیری؛ ص ۱۶۱؛ نیز مکارم شیرازی؛ ج ۱۲، ص ۱۵۴۲. EI.

۸۴. ثعالبی؛ شمار القلوب؛ به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم؛ ص ۲۸۰-۲۸۱. احتمالاً نام خشایارشا را از شکل یونانی آن که کسرکس (Keserkese) است، وام گرفته اند.

۸۵. سعیدی؛ ص ۲۱-۲۵.

۸۶. ر. ک به: عهد عتیق؛ کتاب دانیال؛ باب نهم، آیه یک به بعد، ریتز (۲۷- P.P. 26) و پروفیسور وضوی (ص ۲۰۰-۲۰۴) به نقل از پلره ای، صص ۱۵۷-۱۵۸ و ۱۵۸-۱۵۹.

۸۷. آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۸. نیز ر. ک به: شهاب پور؛ ص ۱۱-۱۲.

۸۸. در شعر شاعران جاهلی: طرفه و قس بن ساعد. در شعر شاعران مخضرم: لید و ربیع (ر. ک به: همین مقاله قسمت ذوالقرنین در شعر جاهلی و مخضرم). نیز ر. ک به: قرطبی؛ ج ۱۱، ص ۴۶-۴۷.

و روم^{۷۴} نیز گفته اند.^{۷۵}

قرطبی به نقل از وهب بن منبه، از وی فقط به صورت «رومی» یاد کرده است.^{۷۶} به نظر برخی از مفسران، اگرچه اسکندر واجد بسیاری از صفات ذوالقرنین بوده است، اما از آنجا که وی بی تردید موحد بوده، این نسبت نمی تواند درست باشد.^{۷۷}

(۴) اسکندر پسر فیلیپ دوم (۳۲۳-۳۵۶ قبل از میلاد)

که از وی به یونانی یا مقدونی^{۷۸} یاد شده است (نک به: وجه تسمیه: ۱۲؛ محدوده زمانی: الف).

در متون و مآخذ عربی به این اسکندر، گاه به صورت ابن فلیقوس یا قلیفص یا قلیص (همه، معرب فیلیپ) اشاره شده است^{۷۹} که همه تصحیف نام اوست. نولدکه، اسکندر را ذوالقرنین دانسته و به اسطوره ای سریانی که متعلق به قرن شش میلادی است، استناد می کند. در این اسطوره آمده است: «اسکندر خدرا را مخاطب قرار داد و گفت: من می دانم که تو دو شاخ به من داده ای که روی سرم رشد کند تا بتوانم بر همه ممالک جهان چیره شوم»؛^{۸۰} البته باید یادآوری کرد در سکه های یافت شده از اسکندر در مصر، تصویر نیم رخ او را نشان می دهد که وی کلاه خودی بر سر دارد که بر آن دو شاخ نصب است.^{۸۱}

بسیاری از پژوهشگران، با توجه به ادله گوناگونی، نظریه تطبیق ذوالقرنین با اسکندر را نپذیرفته اند؛ زیرا اسکندر اگرچه فاتح بود، اما در نوشته های پهلوی از وی به عنوان «گجستک سکندر» (اسکندر نفرین شده) «دوش خدا» (شاه بد) و «کرسانی غاصب» یاد شده است. او مردی ویرانگر، ستمکار و اهریمنی وصف شده است که با آنچه بر ذوالقرنین مذکور در قرآن نسبت داده شده، ناسازگار است.^{۸۲}

(۵) تبع الاقرن

(نک به: وجه تسمیه: ۱۲).

یکی از پادشاهان عربستان جنوبی بود و برخی او را پسر شمر یرعش دانسته اند.^{۸۳}

(۶) خشایارشا

قاضی ابوالحسن علی بن عبدالعزیز جرجانی، به نقل از کتاب های کهن تاریخی به زبان سریانی و یونانی چنین نظر داده

(۱۱) ضحاک مسیما به پیوراسپ^{۸۹}

(نک به: وجه تسمیه: ۱۵).

(۱۲) عبدالله بن ضحاک (بن معد)، ملقب به ضحاک.^{۹۰}

(نک به: وجه تسمیه: ۲).

به نظر ثعالی، روایت مربوط به عبدالله بن ضحاک روایتی «مهجور» است و خردمندان را نشاید که به آن التفات کند.^{۹۱} گنابادی لقب او را عیاش آورده است.^{۹۲} (نک به: عیاش، دنباله مقاله).

(۱۳) امام علی (ع)

بنابر برخی روایات، حضرت علی (ع) اشاره کرده اند که ذوالقرنین در میان شما نیز هست؛^{۹۳} به همین سبب، به نظر برخی محققان، منظور آن حضرت، خود ایشان بوده است؛ چه سر آن حضرت یک بار به دست عمرو بن عبدود و بار دیگر در محراب به دست ابن ملجم مرادی ضربت خورد.^{۹۴}

(۱۴) عیاش^{۹۴}

(نک به: وجه تسمیه: ۸، ۱۳؛ زمان: د).

در توضیحی درباره وی آمده است: او بنده ای صالح بود و مردمان را به خدا فرامی خواند؛ اما ایشان سر او را دو ضربت زدند و به جای آن دو ضربه، دو شاخ میان تهی در دو سوی سر وی روید و آن علامت نبوت وی شد؛ چه از آن دو شاخ، ظلمت و رعد و برق ظاهر می شد و هر که با او مخالفت می کرد، هلاک می گردید.^{۹۵}

برخی نسب وی را به سام بن نوح رسانده اند.^{۹۶} و برخی دیگر «عیاش» را لقبی برای عبدالله بن ضحاک دانسته اند.^{۹۷}

(۱۵) فریدون

پنجمین پادشاه سلسله پیشدادیان (نک به: محدوده زمانی: الف. ۹۸ ب. ۹۹).

برخی خضر را خواهرزاده وی دانسته اند.^{۱۰۰}

طبری نام وی را «افریدون ملک بن ائفیان» (= آبتین) آورده است.^{۱۰۱} عاملی به نقل از ابوزید بلخی صاحب صور الاقالیم آورده است: به وی حتی و حی نیز می شده است.^{۱۰۲}

(۱۶) کوروش

مولانا ابوالکلام آزاد با نوشتن کتابی با نام ذوالقرنین نامی همان کوروش بزرگ شاهنشاه با افتخار ایران است (در ۸۳ صفحه)، کوشید با آوردن ادله ای از تورات و از همه مهم تر با اشاره به سنگتراشی موجود بر خسته کوروش در پاسارگاد، در مشهد مرغاب ثابت کند ذوالقرنین مذکور در قرآن، بدون تردید همان کوروش است. وی پس از اشاره به «فتوحات کوروش در شرق و غرب»، توضیح در باب «عین حمه» و «بنای سد یا جوج

و ماجوج» به اوصاف اخلاقی ذوالقرنین که در قرآن آورده شده است، و مقایسه آن با «اخلاق عمومی کوروش»، به اثبات نظر خود پرداخته است؛^{۱۰۳} پس از وی، بیشتر تفاسیر فارسی، به نام کوروش به عنوان ذوالقرنین اشاره کرده اند؛ مثلاً در میان مفسران متأخر، بلاغی در حجة التفاسیر،^{۱۰۴} کوروش را ذوالقرنین دانسته و با اشاره به لشکر کشی کوروش به غرب ایران و فتح لیدی، تاختن وی به شرق ایران تا بلخ، رفتن به مرزهای شمالی تا کوه های قفقاز، دیدار وی با قوم یا جوج و ماجوج و ماجراهای پس از آن و باتوجه به مضمون آیات قرآن، کوشیده است او را ذوالقرنین بداند.

همچنین، فریدون بدره ای با نگارش کتاب کوروش کبیر در قرآن مجید و عهد عتیق در «سه دفتر» کوشیده تا اندازه ای منابع را در این باب گردآوری کند. وی نخست به «دورنمای تاریخی

۸۹. ثعالی؛ شمار القلوب؛ ص ۵۹۹.

۹۰. ثعالی؛ شمار القلوب؛ ص ۵۹۸. قرطبی؛ ج ۱۱، ص ۴۵؛ آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۵؛ گنابادی؛ ج ۸، ص ۱۴۷۴؛ شریف لاهیجی؛ ج ۲، ص ۹۲۷.

۹۱. ص ۵۸۹.

۹۲. گنابادی؛ ج ۲، ص ۴۸۰.

۹۳. طیب؛ ج ۸، ص ۲۹۳؛ بروجردی؛ ج ۴، ص ۲۱۸؛ ابن منظور؛ ذیل «قرن». نیز EI.

۹۴. ر. ک به: ابوحمزه ثعالی؛ ج ۱، ص ۲۳۰-۲۴۱؛ شریف لاهیجی؛ ج ۲، ص ۹۲۶-۹۲۷ که حدیثی از محمد عیاشی به نقل از امام باقر (ع) نقل می کند که ذوالقرنین را پیامبر و پادشاهی به نام عیاش معرفی می کند. ۹۵. شریف لاهیجی؛ ج ۲، ص ۹۲۷؛ نیز ر. ک به: تیتز «وجه تسمیه» در همین مقاله.

۹۶. بروجردی؛ ج ۴، ص ۲۱۸.

۹۷. گنابادی؛ ج ۲، ص ۴۸۰.

۹۸. ر. ک به: ثعالی؛ شمار القلوب؛ ص ۵۹۸. قرطبی؛ ج ۱۱، ص ۴۷؛ آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۸؛ طبری؛ ج ۱، ص ۲۲۰.

۹۹. طبری؛ ج ۱، ص ۲۲۰.

۱۰۰. طیب؛ ج ۸، ص ۲۹۳.

۱۰۱. طبری؛ ج ۱، ص ۲۲۰.

۱۰۲. عاملی؛ ج ۶، ص ۲۹.

۱۰۳. ص ۵۵-۶۲.

۱۰۴. ج ۴، ص ۱۳۱.

«اسکندر کبیر» ارجاع داده شده و در مقاله «اسکندر کبیر» نه فقط بحثی به ذوالقرنین اختصاص نیافته، بلکه در پایان، ارجاعی به مدخل «ذوالقرنین» آمده است. بدین گونه خواننده در میان این مداخل سرگردان مانده است! حتی ذیل مقاله «کوروش بزرگ» نیز اشاره‌ای به موضوع ذوالقرنین دیده نمی‌شود.

بحث لغوی و ریشه‌شناسی ذوالقرنین در زبان‌های سامی

(۱) در زبان اکدی

در متون میخی آشوری، این واژه ذیل «qamu» (= قرنو) که معانی متعددی دارد، آمده است. نخست باید اشاره کرد که اشخاص یا خدایان، بدین نام خوانده می‌شدند؛ از جمله می‌توان به این نام‌ها اشاره کرد: Adad- qar-na-a (= ادد قرنا) و DINGIR-qa-na-a (= دینگیسر قرنا) و Ša-maš-qa-na-a (= شمس قرنا) (در دو کلمه اخیر «ر» در «ن» ادغام شده است).

از دیگر معانی «قرنو» می‌توان به شاخ، دم عقرب، تارک، نوک ماه یا اجرام آسمانی، ریتون و قدرت اشاره کرد. نکته مهم این است که این واژه به معنای «قدرت» نیز به کار می‌رفته است. جمله‌ای که در آن کلمه «qamu» به معنای قدرت آمده است، این است:

ša kāšir anzilli qar-na-šū tuballa

به این معنا: «تو قدرت‌های مجرم سنگدل را نابود می‌کنی». در اینجا «qama» به صورت جمع به کار رفته است. ۱۱۴ از این جمله می‌توان نتیجه گرفت: ذوالقرنین می‌تواند به معنای کسی باشد که «صاحب قدرت» است و به همین سبب، در متن‌های آشوری به خط میخی، خدایان و حتی افراد به این نام خوانده می‌شدند. بعید نیست استفاده از کلاه‌های بادو شاخ بر روی آن، خود تأکیدی بیشتر بر قدرت موردنظر باشد؛ البته موضوع دارا بودن دو شاخ در تصاویر اساطیری و حقیقی، سابقه‌ای بس قدیم دارد؛ مثلاً در سنگ‌نگاره‌های موجود از الهه ایزیس در مصر،

۱۰۵. ص ۱۷۳-۱۷۹.

۱۰۶. ابن هشام؛ ۵۱۵ و معانی القرآن؛ ج ۴، ص ۲۸۲.

۱۰۷. قرطبی؛ ج ۱۱، ص ۴۵؛ آگوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۶ و در تفسیر سورآبادی (ج ۲، ص ۱۴۴۶) علاوه بر آوردن نام «اسکندر رومی» متذکر شده که او گویندوی مصری بوده.

۱۰۸. معانی القرآن؛ ج ۴، ص ۲۸۵.

۱۰۹. آگوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۶.

۱۱۰. انباری؛ ص ۴۶۸.

۱۱۱. ثعالی؛ نماز القلوب؛ ۵۹۸. نیز EI2 ذیل «اسکندر».

۱۱۲. قرطبی؛ ج ۱۱، ص ۴۶.

۱۱۳. همدانی؛ ۲۳۴؛ نشوان حمیری؛ ۱۶۶.

۱۱۴. در این باره ر. ک به: «The Assyrian Dictionary» ذیل همین واژه.

کوروش و دودمان هخامنشی و پس از آن به «کوروش کبیر در عهد عتیق» و سپس «کوروش کبیر در قرآن مجید» پرداخته و آرای بیش از هفده تن از مفسران و محققان قدیم و جدید، از جمله طبری، بلعمی، غزالی، ابوالکلام آزاد و پروفیسور طاهر رضوی را بررسی کرد. او در پایان با صراحت کوروش کبیر را همان ذوالقرنین دانسته است. ۱۰۵

(۱۷) مرزبان بن مدبره یونانی

مردی از مصر از فرزندان یونان بن یافت بن نوح ۱۰۶

گویند وی سیاه پوست بوده است؛ ۱۰۷ همچنین در معانی القرآن به نقل از محمد بن اسحاق آمده است این حدیث از گفته‌های اعاجم است. ۱۰۸

(۱۸) مصعب بن عبدالله بن قینان بن منصور بن عبدالله ازد بن

عون بوزید بن کهلان بن سیاه بن یعرب بن قحطان ۱۰۹

(۱۹) نعمان ابن منذر ۱۱۰

(نک به: وجه تسمیه؛ ۴)

(۲۰) منذر بن ماء السماء

از پادشاهان حیره از بنی نصر. ۱۱۱

(۲۱) هرمس

(ج) در بعضی منابع هردیس ۱۱۲ آمده است که احتمالاً

تصحیف هرمس است.

(۲۲) همیسع بن زید بن عمر

کنیه وی را صععب دانسته اند ۱۱۳ (نک به: محدوده زمانی،

الف).

پژوهش‌های خاورشناسان و دیگر معاصران

جفری این واژه را از ریشه عربی «قرن» به معنی شاخ دانسته و به همین سبب در کتاب واژه‌های دخیل در قرآن مجید به آن اشاره‌ای نکرده است. در ویرایش دوم دایرة المعارف اسلامی (EI2) نیز مدخل «ذوالقرنین» به «اسکندر» ارجاع شده است و مؤلف مقابله اسکندر، مونتگمری وات، اساساً به بحث ریشه‌شناسی ذوالقرنین نپرداخته است.

موضوع ذوالقرنین در دانشنامه ایرانیکا واقعاً مایه شگفتی است؛ زیرا مدخل «ذوالقرنین» به «اسکندر» و در آنجا به



وی را با تاجی به شکل خورشید که از دو طرف آن دو شاخ بیرون آمده، تصویر کرده اند؛ ۱۱۵ همچنین بر استل شوش، نر مسین با دو شاخ نمایش داده شده است.

نکته دیگر آنکه: یکی از وجوه مذکور در باب نسیمیه «ذوالقرنین» که در آغاز مقاله گفته شد، آن بود که «وی دو کناره قرص آفتاب را بگرفت». عیناً این معنا در زبان اکدی نیز آمده است؛ چه qma (= قرنا) بر «دو لبه ماه (در حالت هلال) یا اجرام آسمانی» نیز دلالت دارد؛ به ویژه در زمان ماه گرفتگی یا خورشید گرفتگی که تنها قسمت هایی از ماه یا خورشید، دیده می شود.

پس اینک می توان گفت: چون این کلمه معانی متعددی داشته، ناچار در دوران بعد، به گونه های متعددی تفسیر شده است. این موضوع مسبب شده است برخی، این کلمه را به وجوه دیگری هم تفسیر کنند.

۲) در زبان عبری

واژه «قرن» چندین بار در تورات آمده است و تقریباً همه جا به معنای «شاخ» است؛ از جمله می توان به سفر دانیال، باب هشتم، آیه ۳ مربوط به رؤیای دانیال اشاره کرد: «پس چشمان خود را برافراشته دیدم که ناگاه قوچی نزدنهر ایستاده بود که دو شاخ داشت و شاخ هایش بلند بود». ۱۱۶ در متن عبری کلمه קרנאيم = qarnaim (قرنیم) به کار رفته است که به معنای «دو شاخ» است؛ همچنین در عبارت «وحینی که متفکر بودم، اینک بز نری از طرف مغرب بر روی تمامی زمین می آید... و در میان چشمان بز نر شاخی معتبر دیدم...» (همان، آیه ۵) در اینجا نیز کلمه קרנאيم معادل (qerēn = قرن) به معنای یک شاخ به کار رفته است. در ادامه مطلب آمده است: جبرائیل (ع) خواب دانیال (ع) را برای وی تعبیر کرد. «قوچ صاحب دو شاخ» به «پادشاهان مادیان و فارسین» (همان، آیه ۲۰) تعبیر شده است. در آن زمان داریوش پسر خشایارشا پادشاه ایران بود، همچنین «بز نر» نیز به «پادشاه یونان» و تک شاخ وی به «پادشاه اول» (آیه ۲۱) تعبیر شده است.

بنابراین در رؤیای دانیال (ع)، «دو شاخ قوچ»، به دو پادشاهی ماد و فارس و «تک شاخ بز» به پادشاهی یونان اشاره دارد و از همین جا است که ذوالقرنین در برخی تفاسیر به صاحب «دو پادشاهی» تفسیر شده است؛ علاوه بر این در برخی فرهنگ های انگلیسی تحت تأثیر همین رؤیا، اشاره شده است که واژه «horn» در عهد عتیق به مفهوم «نمادی از شکوه، قدرت و افتخار» است. ۱۱۷

اما در فرهنگ های عبری קרנא (Qerēn = قرن) نخست به معنای «شاخ» است. «نور و شعاع» نیز از معانی دیگری است که برای آن ذکر شده است. در فرهنگ عبری حسیم و فرهنگ «داو بن آبا» ۱۱۸ ذیل קרנא (Qerēn) آمده است: «شاخ، نیرو، افتخار و تکبر و همچنین شعاع و پرتو» و صورت فعلی آن به معنی «شاخی یا استخوانی شدن و پرتو افکندن» است. فیرابند ۱۱۹ در فرهنگ خود ذیل همین واژه، علاوه بر معانی بالا، «قدرت، نیرو» و در شکل فعلی آن، معنای «پیش رفتن» را هم آورده است؛ همچنین در قاموس عبری - عربی للغة المعاصرة، ذیل همین واژه آمده است: «شاخ، زائده ای در سر بعضی از حیوانات، بوقی شاخی، شعاع، برق، خط»؛ سپس در ادامه آمده است:

אָסוּ אָפּ דעם הַשׁוֹר בְּקֶרְנָיו (= āḥāv ēt häšhōr beqārnav) این عبارت مجازاً به این معناست: «همه اسورا به دست گرفت، به اوضاع مسلط شد، به آن موقعیت بدون دغدغه دست یافت»؛ علاوه بر این، در عبارت:

הַצִּמִּים קָרְנוּ פְּלוֹנִי (hacimīḥā qērēn plōni) مجازاً به «شان و مقام فلانی بالا رفت»، معنا شده است.

گفتنی است در زبان عبری معاصر، کرن (= Keren) نامی است که بسیار بر دختران می نهند. ۱۲۰ این نام از ریشه «قرن» مشتق شده است و به معنای «شاخ» و هم «زیبا» است.

۳) در زبان سریانی

در زبان سریانی، در فرهنگ ها، این کلمه ذیل qarnā (= قرنا) به معنای «شاخ و بوق شاخی» آمده است. ۱۲۱ در فرهنگ بار بهلول، ذیل همین واژه عبارتی به سریانی آمده است که ترجمه آن را به عربی چنین آورده است: «یعلو شائنه و مرتبته و قدره». در این عبارت به جای واژه «قدره»، کلمه qarnā آمده است. در عبارتی دیگر qarnā bitā (= قرنا بیتا) به معنای «صاحب بستان» یا «بستانیان» آمده است که البته این معنای اخیر، در زبان عربی به گونه ای دیگر راه پیدا کرده است (نک به: دنباله مقاله).

۱۱۵. ر. ک به: اخوان زنجانی؛ ۸۰، ۸۱، ۸۳.

۱۱۶. کتاب مقدس؛ ترجمه انجمن کتاب مقدس، همه ترجمه های فارسی از کتاب مقدس که در مقاله حاضر آمده است، از همین ترجمه است.

۱۱۷. در این باره ر. ک به: «Webster's New World Dictionary» ذیل واژه «horn».

۱۱۸. Dov ben Abba.

۱۱۹. Feyerabend Karl.

۱۲۰. این نام با شکل های گوناگون به زبان های مختلف راه پیدا کرده است (در این باره ر. ک به: بدره ای، ص ۱۵۴-۱۵۵).

۱۲۱. بروکلیمان؛ ۱۰۴؛ بار بهلول؛ ج ۲، ص ۱۸۴۷؛ کستاز؛ ۳۳۱، نیز مکین ذیل همین واژه.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت: برخی از مردم را از آن جهت ذوالقرنین می‌خواندند که قدرت و شوکت و شکوهی کسب می‌کردند؛ به عبارت دیگر، وجه تسمیه، توانمندی بوده است نه چیز دیگر؛ اما چون سیر تحول معنی شناختی کلمه، به کلی از میان رفته است، امروز تنها به این بحث می‌پردازند که ذوالقرنین چه کسی بوده است.

منابع

۱. آلرسی، ابوالفضل محمد؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن؛ بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۲. ابن تیمیه؛ کتب و رسائل و فتاوی ابن تیمیه فی التفسیر؛ لوح فشرده مکتبه التفسیر و علوم القرآن.
۳. ابن جوزی؛ المدھش؛ لوح فشرده الموسوعة الشریعة.
۴. ابن حمدون، محمد؛ التذکرة الحمدونیة؛ لوح فشرده الموسوعة الشریعة.
۵. ابن سیده، علی؛ المحکم والمحیط الاعظم؛ به کوشش عبدالستار احمد فراج؛ مصر: ۱۹۵۸ م.
۶. ابن عبد المنعم حمیری، محمد؛ الروض المعطار فی خبر الاقطار؛ لوح فشرده الموسوعة الشریعة.
۷. ابن منظور، محمد؛ لسان العرب؛ دارالفکر، ۱۴۱۴ ق/۱۹۹۴ م.
۸. ابن ندیم، محمد؛ الفهرست؛ بیروت: ۱۳۹۸ ق/۱۹۷۸ م.
۹. ابن هشام، عبدالملک؛ السیرة النبویة؛ لوح فشرده الموسوعة الشریعة.
۱۰. ابو حمزه ثمالی، ثابت؛ تفسیر القرآن الکریم؛ به کوشش عبدالرزاق محمدحسین حرزالدین و محمدهادی معرفت؛ بیروت: ۱۴۲۰ ق.
۱۱. ابوالکلام آزاد؛ ذوالقرنین نامی همان کوروش بزرگ شاهنشاه بافتخار ایرانست؛ تهران: ۱۳۳۲ ش.
۱۲. ابوهلال عسگری؛ الاوائل؛ لوح فشرده الموسوعة الشریعة.
۱۳. اخوان زنجانی، جلیل؛ پژوهش واژه‌های سریانی در زبان فارسی؛ تهران: ۱۳۶۹ ش.
۱۴. اتباری، ابوالبرکات؛ الباقلائی؛ لوح فشرده الموسوعة الشریعة.
۱۵. بحرانی، سیدهاشم؛ البرهان فی تفسیر القرآن؛ تهران: ۱۴۱۶ ق.
۱۶. بدره‌ای، فریدون؛ کوروش کبیر در قرآن مجید و عهد عتیق؛ تهران: ۱۳۸۴ ش.
۱۲۲. ابن حمدوم؛ ۲۱۱۸؛ صفدی؛ ۱۱۰۷۴، ۱۱۰۶۵، ۶۰۸۴. ثعالی؛ الاعجاز؛ ص ۲۵۰.
۱۲۳. مثلاً. ک به: ابن سیده و ابن منظور؛ ذیل «قرن».
۱۲۴. ابن سیده و خوری شرتونی؛ ذیل قرن ۴.

چنان که ملاحظه می‌شود، دو معنای مهم این واژه در زبان عبری به زبان سریانی نیز انتقال یافته است و همچنان کاربرد دارد.

۴) در زبان عربی

این واژه در زبان عربی همان «قرن» است که معانی آن در فرهنگ‌های عربی، طیف وسیع‌تری به نسبت معانی همین واژه در زبان‌های پیشین شامل شود؛ اما طبیعی است که با گذشت زمان، کلمه، پاره‌ای از معانی پیشین خود را نیز از دست داده باشد.

این واژه در زبان عربی در ترکیب ذوالقرنین در مقام اسم عکم به کار می‌رفته است؛ البته می‌توان پنداشت که این نام (=ذوالقرنین) در حقیقت مستقیماً از قرآن کریم تقلید می‌شده است؛ با این همه در منابع عربی، کلمه ذوالقرنین بارها در مقام اسم خاص یا لقب به کار رفته است؛ مثلاً ذوالقرنین قاضی باذغیس احمد بن مقدم هروی (متوفای ۲۶۹ ق)، ابوالمطاع ذوالقرنین حمدانی (متوفای ۴۲۸ ق) که هر دو لقب ذوالقرنین داشتند و ابوجعفر دهقان بن ذی القرنین و ذوالقرنین بن محمد بن ابراهیم املی فقیه، ۱۲۲ که ذوالقرنین در آنها در مقام اسم آمده است.

از جمله معانی مشترک این واژه، با زبان‌های پیشین، معانی «شاخ»، «بوق شاخی»، «مدت زمان محدود» و «قرن خورشید» به معنای اولین شعاع آن در هنگام طلوع است که به کار می‌رود. ۱۲۳ در مورد معانی کهن این واژه، ملاحظه می‌کنیم مفهوم قدرت که در زبان‌های کهن تر سامی رایج بود، اینک از زبان عبری رخت پرسته است و دیگر در فرهنگ‌ها مذکور نیست؛ با این همه خوب است به دو مورد استثنایی اشاره کنیم: «قرن القوم» به معنای «شیخ و بزرگ قوم» و دیگری «قرن الشیطان» یا «قرناه» به معنای «قدرت، گسترش و تسلط شیطان» که از آن، معنای قدرت استنباط می‌شود. ۱۲۴

نتیجه

بنابر توضیحاتی که در بالا آمد، می‌توان نتیجه گرفت که ذوالقرنین که در حقیقت معنایی مادی داشت و بر کسی که دو شاخ دارد، اطلاق می‌شد، کم‌کم گسترده‌تر گردید و معنای تجریدی «قدرت» و «توان» کسب کرد. این معنا نخست در زبان اکدی (حدود سده شش قبل از میلاد) پیدا شد؛ سپس آن را در زبان عبری باز می‌یابیم؛ بدین سان می‌بینیم در طول تاریخ، آن را در مورد کسانی که به گونه‌ای صاحب شوکت و قدرت بوده‌اند یا بر سرزمینی پادشاهی کرده‌اند به کار برده‌اند؛ سپس این کلمه به زبان عربی راه پیدا کرد؛ اما در این زبان دایره معناشناختی آن از یک سو به حوزه‌های خارج از موضوع ما دامن کشید و از سوی دیگر سخت محدود شد و بسیاری از مفاهیم کهن را از دوش خود فروافکند و به معنای «شاخ»، «بوقی» که از شاخ ساخته می‌شد و نیز «نیش خورشید» بسنده کرد.



۱۷. بروجردي، سيد محمد ابراهيم؛ تفسير جامع؛ تهران: ۱۳۶۶ ش.
۱۸. بلاغي، سيد عبدالحجت؛ حجة التفاسير و بلاغ الاكسير؛ قم: ۱۳۸۶ ش.
۱۹. بيضاوي؛ تفسير بيضاوي؛ به كوشش عبدالقادر عرفات المشاحسونه؛ بيروت: ۱۴۱۶ ق/ ۱۹۹۶ م.
۲۰. ثعالبي، ابو منصور؛ الاعجاز والايجاز؛ لوح فشرده الموسوعة الشعرية.
۲۱. ثعالبي، ابو منصور؛ ثمار القلوب؛ به كوشش محمد ابو الفضل ابراهيم؛ قاهره: ۱۹۸۵ م.
۲۲. همين كتاب در لوح فشرده الموسوعة الشعرية.
۲۳. جاحظ، عمرو؛ الحيوان؛ لوح فشرده الموسوعة الشعرية.
۲۴. حسيني شاه عبدالمعظمي، حسين؛ تفسير اثنا عشرى؛ تهران: ۱۳۶۳ ش.
۲۵. حليم، سليمان؛ فرهنگ عبري - فارسي؛ تهران: ۱۳۴۴ ش.
۲۶. خوري شرتوني، سعيد؛ اقرب الموارد؛ بي مكان، ۱۳۳۰ ق، ۱۹۱۲ م.
۲۷. خويي، سيد ابوالقاسم؛ البيان في تفسير القرآن؛ بي مكان، بدون تاريخ.
۲۸. دانشنامه قرآن و قرآن پژوهي؛ به كوشش بهاء الدين خرمشاهي؛ تهران: ۱۳۷۷ ش.
۲۹. سعیدی، غلامرضا؛ ذوالقرنين در قرآن؛ اين مقاله در پوست كتاب شهاب پور چاپ شده است، ر. ك به: شهاب پور.
۳۰. سفیان ثوري؛ تفسير سفیان ثوري؛ بيروت: ۱۴۰۳ ق.
۳۱. سورآبادي، ابوبكر عتيق؛ تفسير سورآبادي؛ به كوشش علي اكبر سعيد سیرجانی؛ تهران: ۱۳۸۰ ش.
۳۲. شريف لاهيجي، محمد؛ تفسير شريف لاهيجي؛ به كوشش ميرجلال الدين حسيني ارموي؛ تهران: ۱۳۷۳ ش.
۳۳. شهاب پور، عطاءالله؛ آيات ذوالقرنين؛ چاپخانه تابان، ۱۳۲۳ ش.
۳۴. صفدي، خليل؛ الوافي بالوفيات؛ لوح فشرده الموسوعة الشريعة.
۳۵. طبرسي، فضل؛ مجمع البيان في تفسير القرآن؛ تهران: ۱۳۷۲ ش.
۳۶. طبرسي، فضل؛ تفسير جوامع الجامع؛ تهران: ۱۳۷۷ ش.
۳۷. طبري، محمد؛ تاريخ طبري؛ بيروت: ۱۴۰۷ ق.
۳۸. طيب، سيد عبدالحسين؛ اطيب البيان في تفسير القرآن؛ تهران: ۱۳۷۸ ش.
۳۹. عاملی، ابراهيم؛ تفسير عاملی؛ به كوشش علي اكبر غفاري؛ تهران: ۱۳۶۰ ش.
۴۰. فراء، ابوزكريا يحيى؛ معاني القرآن؛ به كوشش احمد يوسف نجاتي و ديگران؛ مصر: بدون تاريخ.
۴۱. فيض كاشاني؛ تفسير الصافي؛ به كوشش حسين اعلمی؛ تهران: ۱۴۱۵ ق.
۴۲. داوود يسگو؛ قاموس عبري؛ عربي للغة العبرية المعاصرة، قدس: ۱۹۸۵ م.
۴۳. قرطبي، ابو عبدالله؛ الجامع لأحكام القرآن؛ به كوشش احمد عبدالعليم بردوني؛ قاهره: ۱۳۷۲ ق.
۴۴. قمي مشهدي، محمد؛ تفسير كنز الدقائق وبحر الغرائب؛ به كوشش حسين درگاهي؛ تهران: ۱۳۶۸ ش.
۴۵. كتاب مقدس، يعني كتب عهد عتيق و عهد جديد؛ مترجم انجمن كتاب مقدس؛ ايران: ۱۹۸۷ م.
۴۶. كيواني، مجدالدين؛ ذيل «اسكندر»، دائرة المعارف بزرگ اسلامي؛ زير نظر كاظم موسوي بجنوردي؛ تهران: ۱۳۷۷ ش.
۴۷. گنابادي، سلطان محمد؛ تفسير بيان السعادة في مقامات العبادة؛ بيروت: ۱۴۰۸ ق.
۴۸. معاني القرآن الكريم؛ به كوشش محمد علي صابوني؛ جامعة ام القرى مكة، ۱۴۰۹ ق.
۴۹. مغنیه، محمد جواد؛ تفسير الكاشف؛ تهران: ۱۴۲۴ ق.
۵۰. مكارم شيرازي، ناصر؛ تفسير نمونه؛ تهران: ۱۳۷۴ ش.
۵۱. نشوان حميري، نشوان بن سعيد؛ خلاصة السير الجامعة؛ لوح فشرده الموسوعة الشعرية.
۵۲. نویری، صادق عبدالمجید؛ ترجمه قرآن؛ تهران: ۱۳۹۶ ق.
۵۳. نیشابوری، نظام الدين؛ تفسير غرائب القرآن و رغائب الفرقان؛ به كوشش شيخ زكريا عميرات؛ بيروت: ۱۴۱۶ ق.
۵۴. همداني، حسن بن احمد؛ الاكليل؛ لوح فشرده الموسوعة الشعرية.
55. Bar Bahlule, Hassano, *Lexicon Syriacum*, Amsterdam. 1970.
56. Brockelmann, Carl, *Syrische Grammatik*, Berlin, 1905.
57. Costaz, Louis, *Dictionnaire Syriac-Francais*, Beyrouth, 1986.
58. Dov Ben Abba, *Hebrew/English, English/Hebrew*, New York, 1978.
59. EI¹, EI².
60. *Encyclopaedia Britannica*, 2006.
61. Feyerabend, Karl, *Langenscheid's Pocket Hebrew Dictionary to the Old Testament*, Berlin, (Without date).
62. Maclean, *A Dictionary of the Dialects of Vernacular Syriac*, Cambridge, 1985.
63. *The Assyrian Dictionary*, USA, 1982.
64. *Webster's New World Dictionary*.